

بررسی و تحلیل استعاره‌های شناختی نهج البلاغه در حوزه دنیا و آخرت

سیداکبر غضنفری* / مهری قادری بیباک** / محمد جنتی فر***

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱/۱۹

چکیده

استعاره شناختی از شیوه‌های زبانی برای بیان مفهومی خاص به واسطه مفاهیم دیگر است. غالباً مفاهیم انتزاعی از جمله مواردی هستند که برای شناخت و معرفی مفهوم خاصی، نیاز به تشبیهات، کنایه‌ها، استعاره و مجاز هست تا با به کارگیری مفاهیم عینی، معنای موردنظر به ذهن نزدیک‌تر و فهم آن ملموس‌تر شود. با واکاوی استعاره‌های مفهومی مربوط به دنیا و آخرت می‌توان بدین نتیجه رسید که مفاهیم عقلی مانند زندگی دنیوی، آخرت، مرگ، اعمال نیک، انسان و کار بد از طریق نگاشت آنها با حوزه‌های ملموسی چون گذرگاه، مقصد نهایی، کوچ، توشه، مسافر، موانع سفر مفهوم‌سازی شده‌اند. نهج البلاغه به‌عنوان مهم‌ترین منبع سخنان امیرمؤمنان علیه السلام سرشار از استعاره‌های شناختی است. این نوشتار بر آن است تا با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی به بررسی استعاره‌های شناختی سخنان امیرمؤمنان علیه السلام درباره دنیا و آخرت بپردازد و حوزه‌های مفهومی سفر را برای سخن گفتن درباره دنیا و آخرت به‌عنوان مفهوم مقصد مورد تحلیل قرار دهد. امام علی علیه السلام با استفاده از مفاهیم مربوط به حوزه مفهومی سفر، با استفاده از استعاره به معرفی دنیا و آخرت پرداخته و انسان را از فریفته شدن به دنیا برحذر داشته و به روی آوردن به آخرت ترغیب نموده است.

واژگان کلیدی

استعاره‌های نهج البلاغه، استعاره شناختی، استعاره‌های زبانی، استعاره دنیا و آخرت.

ghazanfari.akbar@gmail.com
ghaderi.bibak@yahoo.com
mjantifar@yahoo.com

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم. (نویسنده مسئول)
**. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.
***. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

زبان ابزاری است جهت کشف ساختار نظام شناختی انسان. این عقیده و نگاهی است که زبان‌شناسان شناختی به آن دارند. این دسته از زبان‌شناسان، استعاره^۱ را پدیده‌ای شناختی^۲ می‌نامند و معتقدند آنچه در زبان ظاهر می‌شود، تنها نمود این پدیده شناختی است. از دیدگاه آنها، استعاره به هرگونه درک و فهم و نیز استفاده از قالب تصورات ملموس جهت ارائه تصورات انتزاعی اطلاق می‌گردد. قبل از پیدایش زبان‌شناسی شناختی^۳، عموم زبان‌شناسان، استعاره را به‌عنوان ابزاری جهت پردازش خیال در شعر می‌دانستند؛ لذا آن را اغلب مفهومی ادبی و وابسته زبان ادبیات به‌شمار می‌آوردند، اما با گسترده شدن الگوهای شناختی، کارکرد این مفهوم در گفتمان روزانه اهل زبان مورد توجه قرار گرفت. «زمانی بود که ما فکر می‌کردیم افلاک مثل پوست پیازی روی هم چیده شده‌اند. درواقع به کمک این استعاره می‌خواستیم جهان را توصیف کنیم. الان هم که راجع به الکترون و پروتون حرف می‌زنیم با زبان استعاری است. زبان طبیعی هم که بازتاب تعبیر ما از جهان است پر از استعاره است». (پارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۸۴)

متون دینی شامل مفاهیم بسیار گسترده انتزاعی^۴ هستند که جز با استعاره شناختی قابلیت انتقال به مخاطب ندارند؛ مفاهیمی از قبیل غیب، آخرت، قیامت، دنیا، ایمان و ... بررسی متون مذهبی در چارچوب معناشناسی شناختی و نظریه معاصر استعاره، رهیافت نو و ارزشمندی را در پیش روی ما می‌نهد، درواقع مرور کوتاهی بر این نظریه، ما را متوجه اهمیت آن به‌عنوان روشی در مطالعه تفکر مذهبی می‌کند. کتاب نهج‌البلاغه مشتمل بر خطبه‌ها، نامه‌ها و احادیث امام علی (ع) دربردارنده طیف عظیمی از این مفاهیم است که در نگاهی دقیق، شرح و تفسیر وحی قرآنی است. بی‌شک بیان مفاهیم انتزاعی با زبان روزمره ممکن نیست و برای نزدیک کردن موضوع به فهم و ذهن مخاطب باید از ابزارهای زبانی مناسب استفاده کرد. این مقاله با استفاده از روش تحلیلی توصیفی بر آن است تا به کارکرد استعاره شناختی در نهج‌البلاغه در باب سخن درباره دنیا و آخرت پردازد و ارتباط بین حوزه‌ها و چگونگی ارتباط بین حوزه‌های مفاهیم^۵ انتزاعی مورد نظر

1. Metaphor.
2. Cognition.
3. Cognitive Linguistics.
4. Abstract Concepts.
5. Conceptual Areas.



دنیا و آخرت) و استعاره‌های به‌کاربرده شده در زمینه عینی‌سازی این مفاهیم را بررسی کند. در زبان نهج‌البلاغه استعاره‌های زیادی به‌کار رفته است و این نوع ادبیات به‌عنوان ادبیات دینی و سیاسی سرشار از استعاره است. مسئله پژوهش این است که نظریه استعاره مفهومی چگونه در زبان نهج‌البلاغه تطبیق می‌یابد و نهج‌البلاغه چگونه از این نوع استعاره برای بیان مفاهیم و مضامین مربوط به دنیا و آخرت و انتقال آن به مخاطب استفاده کرده است و این نوع استعاره‌ها چه پیوندی با یکدیگر دارند؟

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های زیادی درباره استعاره مفهومی در متون مذهبی صورت گرفته است که تاکنون در موضوع پژوهشی با این عنوان در نهج‌البلاغه انجام نشده و این خود یکی از دلایل ارزش و اهمیت موضوع نیز می‌تواند باشد.

تاکنون در حوزه معناشناسی شناختی در زبان قرآن، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است، اما در زمینه بررسی استعاره عام مربوط به مفهوم دنیا و آخرت در نهج‌البلاغه پژوهشی صورت نگرفته است.

نهج‌البلاغه از جهات مختلفی مورد بررسی پژوهشگران واقع شده است که در حیطه استعاره شناختی نیز مقاله‌ای تحت عنوان *استعاره‌های جهتی نهج‌البلاغه از بعد شناختی* توسط حسین ایمانیان و زهره نادری نگاشته شده است که در فصلنامه پژوهشنامه نهج‌البلاغه در شماره ۴ زمستان ۱۳۹۲ منتشر شده است. در این مقاله همان‌طوری که عنوان آن گویا است، به استعاره‌های جهتی پرداخته شده است، همچنین مقاله‌ای با عنوان «بررسی استعاره‌های شناختی در حوزه زندگی دنیوی و اخروی در زبان قرآن» توسط مرتضی قائمی در مجله پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن کریم در سال ۱۳۹۵ منتشر شده است. در سیاق عمل پیش‌رو مقاله‌ای با عنوان «استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی»، از سوی حسین هوشنگی، در پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۸ منتشر شده است که به حوزه‌های مفهومی استعاره‌ها در قرآن کریم اشاره می‌کند. تفاوت پژوهش حاضر با سایر پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه این است که این موضوع تا کنون در نهج‌البلاغه مورد بررسی قرار نگرفته است و یکی از نقاط برجسته این پژوهش نو بودن این موضوع است.



مقاله دیگری که در حوزه استعاره مفهومی نگاشته شده، با عنوان «تأمل اندکِ رسانگی طرح واره‌های خطبه ۳ نهج‌البلاغه در واژه اِبل» است که توسط نصرالله شاملی نگاشته شده است و همان‌طوری که از عنوان آن برمی آید، محدود به یک واژه در یک خطبه است.

ضرورت و اهمیت پژوهش

هرچند پیش از این بررسی استعاره‌های نهج‌البلاغه براساس رویکردهای قدیمی صورت گرفته است، ولی با توجه به انقلابی که این نظریه استعاره مفهومی در نگاهی نو به استعاره ایجاد کرده است، بررسی استعاره‌های مربوط به مضامین دنیا و آخرت در نهج‌البلاغه براساس نگاه نو و یافته‌های این نظریه ضروری می‌نماید. از سوی دیگر از آنجاکه نهج‌البلاغه خود به‌عنوان گفتمانی مذهبی سیاسی نیز به‌شمار می‌رود و نظریه مذکور استعاره مدعی است که این استعاره مفهومی در تمامی انواع گفتمان‌ها یافت می‌شود، بررسی موضوع مذکور محکی جدی برای بررسی این ادعا است و به‌نوعی نقاط قوت و ضعف این نظریه را در گفتمان دینی نیز نشان خواهد داد.

زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی^۱، به رویکردی در مطالعه زبان اشاره دارد که از دهه ۱۹۷۰ روی کار آمد و در دهه ۱۹۸۰ در سطحی وسیع‌تر فعالیت خود را آغاز کرد و اکنون به یکی از پرطرفدارترین مکاتب زبان‌شناسی در غرب، به‌ویژه اروپا، بدل گشته است. (Evans & Green, 2006: 3) مطالعه زبان در این رویکرد، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه زبان، می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آراء ذهن انسان پی برد که در این رویکرد، انعکاس‌دهنده الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان فرض شده است.

زبان‌شناسی شناختی یکی از مکاتب مبین روان‌شناسی است و در واقع سه نگرش غالب در زبان‌شناسی امروز را می‌توان نگرش‌های صورت‌گرا، نقش‌گرا و شناختی دانست. (امینی، ۱۳۸۳: ۹۳) به‌طور خلاصه می‌توان گفت که زبان‌شناسی شناختی بررسی زبان به‌گونه‌ای است که با ساختار شناخت یا همان ذهن سازگار باشد. (راسخ مهند، ۱۳۸۶: ۱۸۳)

1. cognitive linguistics.



استعاره از موضوعاتی بوده که از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده است، اما از زمان چاپ آثاری چون «استعاره و تفکر» اثر اورتونی و «استعاره چیزی که با آن زندگی می‌کنیم»^۱ اثر لیکاف و جانسون، کانون مطالعات فراوانی در رشته‌هایی چون روان‌شناسی، زبان‌شناسی، فلسفه، شعرشناسی، تاریخ، مردم‌شناسی، مطالعات تحلیل گفتمان و دیگر رشته‌ها قرار گرفت، اما آنچه محققان حوزه استعاره را به خود مشغول داشته، نوعی از استعاره است که گویش‌وران و نویسندگان در متون و بافت‌های مختلف تولید می‌کنند و به اصطلاح آنها را استعاره‌های طبیعی یا خودکار می‌نامند. (Praggleiaz, 2007: 2)

استعاره مفهومی و نظریه معاصر استعاره در چارچوب معناشناسی شناختی به تبیین استعاره می‌پردازند. این نظریه مدعی است که نه تنها زبان، بلکه شیوه درک ما از مقولات انتزاعی جهان بر مبنای استعاره استوار است و استعاره اساساً فرایندی ذهنی و شناختی است. در این دیدگاه، استعاره دارای ساختار مفهومی ویژه‌ای است که در آن یک حوزه براساس حوزه‌ای دیگر مفهوم‌سازی می‌شود. در این نوع استعاره معمولاً از مفاهیم و اصطلاحات حوزه‌ای ملموس و عینی برای مفهوم‌سازی و توصیف حوزه‌ای انتزاعی و ناشناخته‌تر بهره گرفته می‌شود. (بورشه، ۱۳۷۷: ۴۶) گفتنی است، مفهوم استعاره در زبان‌شناسی شناختی نسبت به مفهوم آن در سنت بلاغت اسلامی، حوزه گسترده‌تری دارد که تشبیه و بسیاری از کنایه‌ها را نیز دربر می‌گیرد. اهمیت استعاره در ساختاردهی به مفاهیم انتزاعی در ذهن انسان و نمود گسترده آن در زبان روزمره، شکل‌گیری نظریه استعاره مفهومی (لیکاف، جانسون: ۱۹۸۰) را در پی داشته است.

جورج لیکاف و مارک جانسون در نظریه استعاره مفهومی خود در کتاب *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم* ثابت کردند که استعاره تنها ابزاری متعلق به زبان ادبی نیست، بلکه یک فرایند شناختی است که در ذهن اتفاق می‌افتد. به این ترتیب رد پای استعاره در زبان گفتاری و عامیانه نیز برجسته شد. (افراشی، ۱۳۸۲: ۶۵) زبان‌شناسی شناختی، معتقد است که جایگاه استعاره به کلی در زبان نیست بلکه خاستگاه آن را باید در چگونگی مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی بر حسب قلمرو ذهنی دیگر یافت. استعاره را باید نگاشت (به مفهوم ریاضی کلمه) و انطباق بین یک قلمرو

1. Lakoff.

مبدأ به یک قلمرو مقصد دانست. حاصل کار آن است که استعاره قطعا در کانون معناشناسی طبیعی متعارف قرار دارد و مطالعه استعاره ادبی بسط مطالعه استعاره روزمره است. (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۴۳)

نمونه‌های زیر این مطلب را روشن می‌سازد:

ادعاهای شما جای هیچ دفاعی ندارد.
او بعد از اتمام صحبت‌هایم، من را به رگبار سؤال بست.
من استدلال‌هایش را درهم کوبیدم.
در یک مباحثه‌ای سخت به او حمله کرده و پیروز شدم.

ده‌ها جمله دیگر در این زمینه وجود دارد که مبنای شکل‌گیری همه آنها استعاره مفهومی (مباحثه، جنگ است) قرار گرفته است. هیچ‌یک از نمونه‌های بالا مصداق یک صنعت ادبی به‌شمار نمی‌رود، اما همان‌طور که بیان شد مبنای همه آنها یک استعاره مفهومی است، به‌طوری‌که در ذهن این گویش‌وران تصویری از جنگ نقش بسته که به‌واسطه آن مفهوم مباحثه را درک می‌کنند.

لیکاف دو نوع استعاره را از هم تفکیک می‌کند: استعاره‌هایی که مجموعه‌ای از مفاهیم حوزه مبدأ را به مجموعه‌ای از مفاهیم حوزه مقصد مربوط می‌کنند و استعاره‌هایی که فقط مفهوم یا تصویر ذهنی را از حوزه مبدأ به مفهوم یا تصویر ذهنی در حوزه مقصد منطبق می‌کنند؛ آنها استعاره‌های تک‌نمایی‌اند که تنها یک انگاره و تصویر ذهنی را بر تصویر ذهنی دیگر می‌نگارند. دسته نخست را به‌طور کلی استعاره‌های مفهومی و دسته دوم را استعاره‌های تصویری یا ساختاری می‌نامد. (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۸۵) آنچه در استعاره مفهومی روی می‌دهد، «نگاشت» دو حوزه مفهومی است. توضیح آنکه اگر عناصر حوزه‌ای مفهومی را، یک مجموعه و عناصر حوزه مفهومی دیگر را مجموعه‌ای دیگر بدانیم، نگاشت‌هایی میان دو مجموعه روی می‌دهد؛ یعنی عناصری از حوزه مبدأ بر عناصر حوزه مقصد نگاشته می‌شوند. (هوشنگی و سیفی‌پرگو، ۱۳۸۸: ۱۴)

استعاره میان حوزه‌های مفهومی متفاوت به‌نوعی رابطه برقرار می‌کند. این رابطه که به آن «نگاشت» می‌گویند، امکان درک و دریافت یک حوزه مفهومی در چهارچوب حوزه مفهومی دیگر را فراهم می‌کند. (خاقانی و قربان‌خانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷) از نظر لی (لی، ۲۰۰۱: ۶) «استعاره اساساً ابزار یا صنعتی است که مفهوم‌پردازی یک حوزه از تجربه را در چهارچوب حوزه‌ای دیگر شامل می‌شود». نکته قابل‌توجه در این رابطه آن است که حوزه‌های مفهومی درگیر در فرایند استعاره، عموماً از یک جنس نیستند و میزان انتزاعی بودن آنها با یکدیگر تفاوت دارد. بر این اساس، حوزه



مبدأ که نگاهت از آن صورت می‌گیرد عموماً حوزه‌ای عینی است، در حالی که حوزه مقصد که نگاهت به روی آن صورت می‌گیرد عموماً حوزه‌ای انتزاعی است. (تیلور، ۱۹۹۵؛ تندال، ۲۰۰۹) استعاره شیوه‌ای است که منجر به بسط و گسترش فهم و ادراک ما می‌شود؛ زیرا اگرچه مفاهیم اصلی حاصل تجربیات مستقیم فیزیکی هستند، ولی مفاهیم غیراصلی که حاصل این تجربیات نیستند در چهارچوب استعاره‌هایی مفهوم‌سازی می‌شوند که با آن مفاهیم اصلی و عینی در ارتباط هستند. (شاپیرو، ۲۰۱۱)

با یک نگاه کلی به استعاره در زبان‌شناسی می‌توان گفت که تعبیرات استعاری به تمام مواردی گفته می‌شود که در بلاغت سنتی از آنها با عنوان تشبیه، استعاره، کنایه، و مجاز از قبیل ذکر جزء و اراده کل و بالعکس و همچنین اصطلاحات یاد می‌شود. (یارمحمدی، ۱۳۷۲: ۱۶۴) بدین‌سان استعاره در زبان‌شناسی غربی هم زمان با همه انواع تشبیه، استعاره، مجاز مرسل و کنایه که اجزای علم بیان در بلاغت عربی به‌شمار می‌آیند، مترادف است. در استعاره‌های مفهومی همواره یک امر انتزاعی یا کمتر شناخته شده (مقصد)، براساس یک امر انضمامی یا شناخته شده‌تر (مبدأ)، فهمیده می‌شود. پرواضح است که جهت‌گذار استعاری در اینجا قابل تعویض نیست؛ یعنی نمی‌توان امر ملموس را به مدد امر انتزاعی فهمید. این اصل در زبان‌شناسی شناختی، «اصل یک‌سویگی نگاهت‌های استعاری» نامیده می‌شود که طبق آن جهت فهم در استعاره معکوس نمی‌شود، بلکه حوزه مبدأ همواره امری ملموس یا شناخته شده‌تر و حوزه مقصد امری انتزاعی یا کمتر شناخته شده است. (هوشنگی و سیفی‌پرگو، ۱۳۸۸: ۱۵)

استعاره شناختی در نهج‌البلاغه

حوزه‌های مذهب و گفتمان نیز به‌دلیل ماهیت تجربه‌ناپذیر و انتزاعی‌اش یکی از حوزه‌هایی است که ضرورت درک استعاری در آن بیشتر حس می‌شود. از این‌رو آنجا که موضوع گفتمان، مفاهیمی متافیزیک و متعالی همچون خدا، مرگ، آخرت، روح، جهان، پس از مرگ، وحی و ... است، تنها راهی که برای تصور پیش روی ذهن قرار دارد، برقراری ارتباط استعاری میان این مفاهیم و مفاهیم ملموس‌تر است. بنابراین قابل پیش‌بینی است که متون مذهبی سرشار از استعاره باشند. براساس اصول اصلی نظریه معاصر استعاره که در قالب فرضیاتی از جمله؛ (اصل استعاره فراگیر)، (اصل حوزه)، ضرورت، (اصل یک‌سویگی)، (اصل مدل) یا (مدل‌های شناختی)، (اصل



عدم تغییر) یا تغییرناپذیری الگوی بنیادین و (اصل تمرکز) خلاصه می‌شود. در اینجا این فرضیه‌ها به محک داده‌های برگرفته از نهج‌البلاغه قرار می‌گیرند. البته با توجه به موضوع پژوهش و اهمیت فرضیه‌ها فقط به برخی از آنها بیشتر پرداخته می‌شود. اصل استعاره فراگیر بیان می‌کند که استعاره‌ها در زبان کاملاً عادی (و نیز در گفتمان بسیار تخصصی) به‌وفور یافت می‌شوند. این درحالی است که نظریه سنتی، استعاره را مخصوص زبان ادبی می‌دانست مگر استعاره‌های مرده‌ای که کارکرد استعاری خود را از دست داده باشند. (پوراابراهیم، ۱۳۸۸: ۵۹)

حضور استعاره‌های متعارف در زبان روزمره، در گفتمان‌های مذهبی و علمی بسیار تخصصی، زبان‌شناسان را وا می‌دارد که به آن به‌عنوان بخشی از توانش زبانی عام توجه ویژه‌ای داشته باشند. (لیکاف، ۱۳۹۰: ۵) از آنجاکه نهج‌البلاغه، دائره‌المعارف تربیت و هدایت است. موضوع دنیا و آخرت و محاسن و معایب دنیا به‌عنوان یکی از موضوعات اساسی در جهان‌بینی انسان بسیار مورد عنایت قرار گرفته است. امام علی علیه السلام در تصویرپردازی‌های هنری خویش همواره درصدد بوده است تا نظریات اسلام درباره دنیا و آخرت را به بهترین وجه ممکن تجسم عینی بخشد و مفاهیم ذهنی و انتزاعی را در قالب محسوسات در دسترس احساس و ادراک مخاطب قرار دهد. با نگاهی به مضامین مربوط به دنیا و آخرت و به‌ویژه مسائل مربوط به آخرت و مسائل معنوی آن، به‌وضوح متوجه اصل فراگیری استعاره موردنظر لیکاف و جانسون در گفتمان مذهبی خواهیم شد. فراوانی استعاره مفهومی در گفتمان نهج‌البلاغه بدین دلیل است که این نوع گفتمان متافیزیکی و فرا بشری در حیطه فهم ما انسان‌های زمینی نبوده و باید با تجسم عینی و انتزاعی در دسترس قرار گرفته و ملموس‌تر و محسوس‌تر گردد. بنابراین فراگیر بودن استعاره‌های مفهومی مربوط به مضامین دنیا و آخرت در نهج‌البلاغه از سر ضرورت و نه فقط برای زیبایی و زینت کلام آورده شده است. با بررسی مضامین مربوط به دنیا و آخرت در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج‌البلاغه، متوجه خواهیم شد که اغلب عبارات‌های مذکور حاوی استعاره‌های مفهومی‌اند. امام علی علیه السلام در خطبه ۱۱۴ می‌فرماید:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغَيْرِ وَغَيْرٍ فَمِنْ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ لَا تَخْطِي سَهَامَهُ وَ لَا تُؤَسِّي جِرَاحَهُ يَرِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ وَ الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ وَ النَّاجِيَ بِالْعَطْبِ أَكْلًا لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا يَنْفَعُ وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ.



در این خطبه عبارت‌های استعاری دیده می‌شود که تجلی زبانی استعاره‌های مفهومی‌اند.

برخی از این استعاره‌های مفهومی عبارتند از:

۱. دنیا خانه‌ای نابودشدنی است؛

۲. روزگار تیرانداز است؛

۳. مرگ تیر است؛

۴. دنیا موجودی سیری ناپذیر است؛

۵. استعاره مرکب، (complex metaphor) زندگی سفر است.

این خطبه و دیگر خطبه‌ها، نشانگر حضور فراگیر استعاره‌ها در نهج‌البلاغه است. استعاره به‌خاطر کارکرد توضیحی‌اش، اهمیت بسیاری در درک حوزه‌های مفهومی پیچیده و ناشناخته دارد. حوزه‌های مفهومی انتزاعی، ساخت‌های نظری و عقاید متافیزیک، تنها به‌واسطه استعاره مفهومی، مفهوم‌سازی و درک می‌شوند. استعاره‌های مفهومی از طریق برقراری ارتباط میان انتزاعی‌ترین تفکرات مفهومی با درک حسی، یک بستر شناختی جسمانی و فیزیکی فراهم می‌کنند، که میان تجارب ما انسجام و وحدت ایجاد می‌کنند.

حوزه مذهب بسیار به مفهوم‌سازی استعاری وابسته است. استعاره در این گفتمان دارای کارکردی توضیحی و شناختی است؛ چراکه این حوزه افزون بر اینکه بسیار انتزاعی است و از دسترس تجربه حسی دور است، حاوی مفاهیم محوری در مورد خدا، روح، جهان آخرت و اختیار در انتخاب اخلاقی است که همواره به‌عنوان عقاید متافیزیکی دست‌نیافتنی و متعالی مطرح بوده‌اند و امکان فهم‌شان بدون ساختاربندی آنها در قالب حوزه‌هایی که به دریافت حسی نزدیک‌ترند، وجود ندارد. استعاره‌ها به تسهیل شماری از تجارب نو که برای آنها ممکن است هیچ توصیف لفظی وجود نداشته باشد، کمک می‌کنند. این مسئله وجود رابطه مستقیم بین میزان استعاره‌ها و انتزاعی بودن موضوع را توجیه می‌کند. درواقع فراگیری استعاره‌ها و تعداد زیاد آنها در گفتمان مذهبی ناشی از ضرورت حضور آنها در این گفتمان است و گفتمان مذهبی در مورد مفاهیم دور از دسترس تجربه خود، چاره‌ای جز استفاده از عبارت‌های استعاری را ندارد. (پور ابراهیم، ۱۳۸۸: ۶۱)

از آنجایی که برخی از مفاهیم مربوط به دنیا و آخرت در حوزه گفتمان فلسفی و سپس مذهبی قرار می‌گیرد، نمی‌توان بدون ارائه این مفاهیم در قالب استعاره مفهومی و ملموس کردن



حوزه مبدأ پرداخت. این نوع مفاهیم تجربه‌پذیر نیستند. به‌دلیل آسمانی بودن گفتمان مذهبی در این نمونه‌ها با نوعی ابهام استعاری روبه‌رو خواهیم شد و این نوع استعاره در حوزه گفتمان نهج البلاغه برداشت‌های بی‌نظیری را در چارچوب حوزه دنیا و آخرت به‌دنبال دارد و فراتر از دیگر عبارتهای زبانی عمل خواهد کرد.

امام علیه السلام در خطبه «غزاً» می‌فرماید:

فَإِنَّ الدُّنْيَا زَيْنٌ مَشْرُوبٌ رَدِغٌ مَشْرَعٌ يُونِقُ مَنْظَرُهَا وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَ ضَوْءٌ أَفْلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ سِنَادٌ مَائِلٌ حَتَّى إِذَا أُنْسَ نَافِرُهَا وَ أَطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا وَ قَنَصَتْ بِأَحْبُلِهَا وَ أَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا وَ أَعْلَقَتْ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى صَنْكِ الْمَضْجَعِ وَ وَحْشَةَ الْمَرْجِعِ وَ مُعَايِنَةَ الْمَحَلِّ وَ ثَوَابِ الْعَمَلِ وَ كَذَلِكَ الْخَلْفُ بِعَقَبِ السَّلْفِ لَا تُقْلَعُ الْمَنِيَّةُ اخْتِرَاماً وَ لَا يَرْعَوِي الْبَاقُونَ اخْتِرَاماً يَخْتَدُونَ مِثَالاً وَ يَمْضُونَ أَرْسَالاً إِلَى غَايَةِ الْإِنْتِهَاءِ وَ صَيُورِ الْفَنَاءِ. (نهج البلاغه، خطبه ۸۳)

دنیا آبشخوری تیره است و گل‌آلود. ظاهرش دل‌فریب است و باطنش هلاک‌کننده. فریبی است زودگذر و فروغی است غروب‌کننده و سایه‌ای است ناپایدار و زوال‌یابنده و تکیه‌گاهی است فروریزنده. فریبندگی کند تا انس گیرد به او، کسی که از آن گریزان است و دل بندد به او، آنکه او را ناخوش دارد. آنگاه چموشی کند و لگد پراکند و دام‌های خود بگسترد و تیرهای خود در کمان راند و آدمی را در کمند مرگ افکند و به خوابگاهی تنگ و بازگشتگاهی دهشت‌آورش کشد تا به عیان پاداش اعمال نیک و کیفر کردارهای بد خویش بنگرد و این چنین‌اند کسانی که پس از این می‌آیند و جانشین گذشتگان می‌شوند؛ زیرا مرگ از هلاک کردنشان باز نایستد و بازماندگان نیز از ارتکاب گناه دست باز ندارند و از کرده پشیمان نشوند، بلکه از رفتار پیشینیان پیروی کنند و پی‌درپی می‌گذرند و می‌روند تا به سر منزل فنا رسند.

در این استعاره میان دو حوزه مفهومی دنیا و حیوان وحشی، همچنین دنیا و زن زیباروی بی‌وفا، دنیا و آبشخور گل‌آلود تناظر ایجاد شده است. خلاقیت این استعاره‌ها در تداعی‌های نامحدود و بالقوه‌ای است، که با فرض دنیا به‌مثابه حیوان وحشی، زن زیبارو، آبشخور گل‌آلود فراخوانده می‌شوند: نابودی، بی‌رحمی، بی‌وفایی، تیرگی ... گفتن کلمه مرگ به‌تنهایی هرگز این تداعی‌ها و روابط را با خود همراه ندارد. استعاره دنیا به‌مثابه حیوان وحشی، زن زیبارو، آبشخور





گل آلود به ما چیزهایی در مورد دنیا می‌گوید، که تا به حال قادر نبودیم، بدون کمک این استعاره تصور کنیم. در ادامه امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الدنيا قمصت بأرجلها؛ دنیا با لگد انسان را از خود دور می‌کند» و این همان بی‌اعتنایی دنیا به انسان و تسلیم مرگ شدن است که دنیا در هنگام مرگ انسان را با لگد از خود دور می‌کند. در این الگوی استعاری دنیا به‌عنوان حیوانی چموش و رام نشدنی مفهوم‌سازی می‌شود که سوارش را به سرمنزل مقصود نخواهد رسانید. این نوع رفتار دنیا نسبت به ساکنانش، نوعی رفتار کینه‌توزانه است که با زینت‌های خویش انسان را می‌فریبد. اطاعت از دنیا و تسلیم زیبایی‌های دنیا شدن براساس استعاره (دنیا زنی زیبارو و بی‌وفا است) انسان را به مقصد مطلوب نمی‌رساند و از هدف نهایی سفر باز می‌دارد.

استعاره، نگاشت میان حوزه‌ها

براساس «اصل حوزه»، اکثر عبارتهای استعاری را نمی‌توان به‌تنهایی مورد بررسی قرار داد، استعاره‌های مفهومی نیز به‌نوبه خود حاصل نگاشت میان دو حوزه مفهومی مقصد و حوزه مفهومی مبدأ هستند. در این حالت حوزه مفهومی مقصد در قالب حوزه مفهومی مبدأ مفهوم‌سازی می‌شود و با استفاده از آن درک می‌شود، بلکه می‌بایست آنها را به‌منزله بازنمایی‌هایی زبانی استعاره‌های تصویری قلمداد کرد: استعاره‌های تصویری پیوند نظام‌مند دو حوزه و گستره تصویری متفاوت‌اند که یکی به‌عنوان حوزه مقصد یا X و دیگری به‌عنوان حوزه مبدأ یا Y با هم منطبق می‌شوند. در این حالت X به‌صورت Y تصویرسازی می‌شود؛ یعنی یک حوزه تصویری مثلاً X به‌وسیله حوزه تجربی به‌طور مثال Y مفهوم‌سازی و درک می‌شود. (پورابراهیم، ۱۳۸۸: ۶۰)

امام علیه السلام در ادامه هشدار می‌دهد که آماده این سفر باشید، چراکه بانگ کوچ سر داده شده است و دل به دنیا مبندید، برگردید، و توشه بگیرید چراکه گیش و روی خود گردنه‌ای بس دشوار دارید و منزلگاه‌های ترسناک که ناگزیر باید از آن بگذرید ... و برای این کار توشه تقوا به همراه داشته باشید.

وَيَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمْرَاتِهِ وَأْمَهُدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ وَأَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نَزُولِهِ فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ
وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعْظَا لِمَنْ عَقَلَ وَمُعْتَبِرًا لِمَنْ جَهَلَ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰)

قبل از فرارسیدن مرگ، خود را برای پیش‌آمدهای آن آماده سازید، پیش از آن که مرگ شما را دریابد آنچه لازمه ملاقات است فراهم آورید؛ زیرا مرگ پایان

زندگی است و هدف نهایی، قیامت است. مرگ برای خردمندان پند و اندرز و برای جاهلان وسیله عبرت‌آموزی است.

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَي الدُّنْيَا وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا يَحْضُرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُوداً وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَا حِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ وَمُعْضَلَاتُ الْمَحْذُورِ فَقَطِّعُوا عَلَائِقَ الدُّنْيَا وَاسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴)

ای مردم! خدایتان رحمت کناد! آماده و مجهز شوید، که بانگ رحیل در میان شما سر داده‌اند. با این بانگ رحیل، روی آوردن به دنیا دیگر چه معنا دارد؟ خدایتان رحمت کناد! آماده شوید و با بهترین توشه‌ای که در اختیار دارید رهسپار (آخرت) شوید و آن تقوا است.

در اینجا انجام اعمال خیر به مثابه توشه در نظر گرفته شده است.

أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارَ وَغَدَا السَّبَاقِ، وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةَ وَالْغَايَةَ النَّارَ. (نهج البلاغه، خطبه ۵۲)

آگاه باشید امروز روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است، پاداش برندگان بهشت و کیفر عقب ماندگان آتش است.

در این نمونه حوزه زندگی معنوی در قالب حوزه مسابقه مفهوم‌سازی شده است، نگاشت استعاری زندگی مسابقه است. مجموعه‌ای از تناظرها را میان حوزه مبدأ (مسابقه) و حوزه مقصد (زندگی) در بردارد. انجام اعمال نیک در زندگی به مثابه امتیاز، بهشت به مثابه جایزه و جهنم به مثابه جریمه مفهوم‌سازی شده‌اند.

امام در جای دیگر نهج البلاغه ضمن هشدار نسبت به زودگذر بودن دنیا و پشت کردن دنیا می‌گوید: با پشت کردن دنیا، آخرت نیز به شما رو کرده و می‌آید. برای هریک از دنیا و آخرت فرزندان است و سعی کنید از فرزندان آخرت باشید؛ زیرا که در قیامت هر فرزندی به مادر خویش می‌پیوندد:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخُوفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَطُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ. أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُهَا، أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَ



لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ، فَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأَبِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ، وَ عَدَا حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ.
(نهج البلاغه، خطبه ۴۲)

ای مردم ترسناک‌ترین چیزی که از ابتلای شما به آن می‌ترسم دو چیز است: یکم پیروی از هوای نفس و دوم آرزوی بی‌شمار، اما پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی بی‌حساب آخرت را از یاد می‌برد، آگاه باشید دنیا به سرعت و تندی (از اهلش) رو می‌گرداند. اهل آن به زودی فانی می‌گردند و یا اینکه خوشگذرانی در آن و دل بستن بآن بی‌نتیجه می‌گردد) پس باقی‌نمانده از آن مگر ته‌مانده‌ای مانند باقی‌مانده آب ظرفی که کسی آن را (سراشیب گرفته) ریخته باشد (در آن ظرف آبی باقی‌نمانده باشد مگر اندکی) و آگاه باشید که آخرت نزدیک است و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندان است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید؛ زیرا به زودی در قیامت هر فرزندی به مادرش ملحق خواهد شد.

در این کلام امام، مناسبت استعاره این است که چون از شأن فرزند تمایل و گرایش به پدر است و فرقی نمی‌کند که این علاقه و تمایل طبیعی و یا به گمان سود بردن باشد، گروهی قصد دنیا و دسته‌ای میل به آخرت می‌کنند. میل به هر کدام، به سوی مراد و مقصودش است. فرزندان دنیا رغبت به دنیا و لذات آن و فرزندان آخرت، خواهان آخرت و سعادت آن هستند. در این خطبه حوزه معنوی، زندگی دنیوی و آخرت در قالب مفهوم رابطه خویشاوندی و انسانی مفهوم‌سازی شده است. در اینجا حوزه مقصد (زندگی دنیوی و آخرت) در قالب حوزه و نگاشت استعاری (دنیا والدین بد است) و (آخرت والدین خوب است) مفهوم سازی می‌شوند. نگاشت استعاری (دنیا والدین بد است) و (آخرت والدین خوب است) مجموعه‌ای از تناظرها را میان هستی‌ها حوزه مبدأ (والدین بد، والدین خوب) و حوزه مقصد (زندگی دنیا و آخرت) در بر دارد. در این نمونه حوزه مشابهت، ملازمت و وابستگی در قالب حوزه روابط خویشاوندی مفهوم‌سازی شده‌اند.

استعاره x به‌مثابه y ، حوزه انتزاعی و پیچیده مقصد x را با حوزه عینی‌تر مبدأ y ، که دارای ساختار ساده‌تر است و امکان درک حسی آن نیز بیشتر است، مرتبط می‌سازد. در واقع استعاره بخشی از ساختار یک حوزه سازمان یافته‌تر و عینی‌تر را برای فهم و سخن گفتن در مورد حوزه انتزاعی‌تر، که از ساختمان کمتری برخوردار است، به کار می‌برد. از طریق، نگاشت استعاری، این



حوزه‌های مبدأ فراخوانده می‌شوند، تا برای درک حوزه‌های انتزاعی ساختار را فراهم کنند. بنابراین استدلالی منطقی و معقول می‌توان نتیجه گرفت که ارتباط میان عناصر x و y یک‌طرفه باشد و انتقال استعاری در مسیر مبدأ عینی‌تر و تجربه‌پذیرتر به مقصد انتزاعی‌تر صورت پذیرد. بنابراین از آنجا که حوزه استعاری مبدأ عمدتاً باید عینی و در دسترس تجربه حسی باشد، حوزه انتزاعی مذهب، کمتر به‌عنوان حوزه مبدأ استعاره‌ها به کار می‌رود. استعاره‌های فوق نیز این موضوع را تایید می‌کنند. در استعاره‌های بالا مفاهیم (آبشخور، حیوان وحشی، زن زیبارو)، توشه، والدین، مسابقه، جایزه که به‌عنوان حوزه مبدأ استعاره به کار رفته‌اند، نسبت به مفاهیم زندگی دنیا، نیکی، آخرت، بهشت و جهنم که حوزه مقصد این استعاره‌ها هستند، عینی‌تر و ساختمان‌تراند.

زندگی به مثابه سفر

یکی از استعاره‌های مهم و بنیادی که لیکاف و ترنر به آن پرداخته‌اند، استعاره زندگی به‌مثابه سفر، است که ساختار آن دربرگیرنده دو حوزه مفهومی زندگی به‌عنوان حوزه مقصد و سفر به‌عنوان حوزه مبدأ، است. لیکاف و ترنر مجموعه‌ای از تناظرهای میان این دو حوزه را به‌شرح زیر برمی‌شمرند. (Turner, 1989: 4 Lakoff, and)

«فردی که زندگی می‌کند، مسافر است. هدف‌هایش مقصد هستند. شیوه‌های دستیابی به اهداف راه هستند. دشواری‌های زندگی موانع سفرند. مشاوران راهنما هستند. پیشرفت مسافت طی شده است. انتخاب در زندگی تقاطع‌های مسیر هستند. منابع مادی و استعدادها زاد و توشه راه‌اند.»

نگاشت استعاری زندگی سفر است، نیز همچون نگاشت‌های مفهومی مجموعه بازی از تناظرهای میان هستی‌های دو حوزه است، که می‌توان نمونه‌های فراوانی از آن را در گفتگوهای روزمره دید. میان این دو حوزه می‌توان تناظرهای دیگری نیز برقرار کرد.

زندگی از دیدگاه نهج‌البلاغه، سفری است که انسان به‌عنوان مسافر آن را از خدا آغاز می‌کند. انسان در زندگی خود در این دنیا مسافری است که مقصدش خارج از دنیای مادی است و به او در زندگی موقت در این دنیا مهلت داده می‌شود، که خود را برای مقصد یا آخرت آماده کند. او نباید این دنیا را محلی برای ماندن فرض کند، این دنیا فقط محلی برای گذر است. وی در این سفر راه‌های مختلفی را در پیش دارد که هر کدام به مقصدی جداگانه می‌رسند. انسان در انتخاب این راه‌ها (شیوه‌های زندگی) آزاد است، او می‌تواند در راه راست قدم بگذارد و یا از آن منحرف شود و در



راه‌های دیگر سرگردان شود. او با انتخاب مسیر، خود را در یکی از دو گروه مسافران (نیکوکاران و یا بدکاران) قرار می‌دهد؛ این دو گروه هر کدام سرنوشت خاصی دارند و به مقصدی جداگانه می‌رسند.

وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَيَّ سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَقَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْتِحَالِ وَأَمْرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ وَإِعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَيَّ النَّارِ فَارْحَمُوا نَفْسَكُمْ.
(نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱)

و همچون رهروانی در حال کوچ کردن از خانه‌ای هستید که خانه شما نیست، فرمان کوچ به شما داده شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) را نیز به شما داده‌اند. فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ..... فَأَفَادَ ذَخِيرَةً وَأَطَابَ سِرِيرَةً وَعَمَّرَ مَعَادًا وَاسْتَظْهَرَ زَادًا لِيَوْمِ رَحِيلِهِ وَوَجِهَ سَبِيلِهِ. (نهج البلاغه، خطبه ۸۳)

از خدا بترسید مانند ترسیدن کسی که پند را شنید و زیر بار رفت، متابعت نمود و راه راست به او نموده شد و آن را دید (در آن قدم نهاد) پس شتابان جوینده حق گردید، و رستگار شد در حالتی که (از نادانی و گمراهی) گریزان بود و (برای روز رستخیز) ذخیره (برای هنگام نیازمندی) به دست آورد و باطن خود را پاک گردانید.

وَالدُّنْيَا دَارٌ مَبْنِيٌّ لَهَا الْفَنَاءُ وَلِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ وَهِيَ حُلُوءَةٌ خَصْرَةٌ وَقَدْ عَجَلْتُ لِلظَّالِمِ وَالتَّبَسُّتُ بِقَلْبِ النَّاطِرِ فَارْتَجَلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكِفَافِ وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ. (نهج البلاغه، خطبه ۴۵)

دنیا خانه آرزوهایی است که زود نابود می‌شود و کوچ کردن از وطن حتمی است. دنیا شیرین و خوش‌منظر است که به سرعت به سوی خواهانش می‌رود و بیننده را می‌فریبد، سعی کنید با بهترین زاد و توشه از آن کوچ کنید و بیش از کفاف و نیاز خود از آن نخواهید و بیشتر از آنچه نیاز دارید، طلب نکنید.

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ وَالْفُجُورُ دَارٌ حِصْنٌ ذَلِيلٌ لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَلَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ؛ أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُصْوَى. عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَأَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ، فَشِقْوَةٌ لَكُمْ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷)

بنندگان خدا بدانید که پرهیزگاری خانه‌ای است چون دژ استوار و ناپارسایی خانه‌ای بی بنیاد و خوار، نه ساکنانش را از آسیب نگاهبان است و نه کسی که





بدان پناه برد در امان است. بدانید که با پرهیزکاری توان ریشه خطاها را برید و با یقین به نهایت درجه بلند توان رسید. بندگان خدا خدا را، خدا را، واپایید در حق نفسی که از همه چیز نزد شما گرمی‌تر است و دوست داشتنی‌تر. همانا خدا راه حق را برای شما آشکار کرده و جاده‌های آن را پدیدار. پس یا بدبختی است گریبان‌گیر، و یا خوشبختی پایان‌ناپذیر.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا نَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ وَلَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا. (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵)

خدا دنیا را پاداش دوستان خود نپسندید و آن را جایگاه کیفر دشمنان خود قرار نداد و همانا مردم دنیا چون کاروانی باشند که هنوز بار انداز نکرده کاروان سالار بانگ کوچ سر دهد تا بار بندند و برانند.

خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ وَتَيَسَّرْ لِسَفَرِكَ وَشِمْرُ بَرَقِ النَّجَاةِ وَارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳)

از دنیای فانی برای آخرت جاویدان توشه بردار و برای سفر آخرت وسائل لازم را آماده کن و چشم به برق نجات بدوز و بار سفر ببرند.

عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَيُّ أَنْ يَقْبَلَهَا وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰)

دنیا را به او نشان دادند اما نپذیرفت و چون دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد آن را دشمن داشت و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، و چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک و ناچیز می‌دانست.

در مثال‌های بالا، عبارت‌های استعاری به‌چشم می‌خورند که نمود زبانی استعاره‌های مفهومی هستند، این عبارت‌های استعاری به‌نوعی با یکدیگر در ارتباطند و انگیزش معنایی آنها استعاره مفهومی زندگی به‌مثابه سفر، است که مستقل از هریک از این عبارت‌های استعاری است و پیوسته نگاشت‌های جدیدی را تولید می‌کند.

با استفاده از این نگاشت استعاری که مجموعه بازی از تناظرهای میان هستی‌های دو حوزه زندگی و سفر است، می‌توان تناظرهای تازه‌ای را میان هستی‌های دو حوزه برقرار کرد:

«دنیا ایستگاهی در مسیر سفر است. دنیا گذرگاه است. اعمال زاد و توشه‌اند. زندگی در این دنیا، اقامت موقت در ایستگاه است. انسان مسافر است. مرگ رفتن (کوچ کردن) از این دنیا است.



مشکلات زندگی، دشواری‌های سفر است. انتخاب میان حق و باطل، انتخاب راه در یک دو راهی است؛ زندگی درست، قدم نهادن در راه درست است. انتخاب روش زندگی، انتخاب راه است.»

در نگاه نخست شاید چنین به نظر آید که، بندهای استعاری بالا، مجموعه جملاتی پراکنده‌اند و هیچ ارتباط مفهومی با یکدیگر ندارند ولی با نگاهی دقیق‌تر متوجه خواهیم شد که آنها ناشی از نگاشت یک طرح واره انگاره‌ای مشترک هستند که ساختارهای مفهومی ناخودآگاه و خودکاری را در سه سطح زبان متجلی کرده‌اند. با بررسی دقیق‌تر متوجه خواهیم شد که این استعاره‌های مفهومی افزون بر سطح زبان، در استدلال و استنتاج نیز به کار می‌روند؛ مثلاً دانش و تجربه ما از حوزه سفر می‌گوید که منزلگاه‌های و ایستگاه‌های توقف، محلی موقتی هستند که برای توشه برداشتن و استراحت کوتاه مسافر در مسیر خود در نظر گرفته شده‌اند. براساس این نوع استعاره مفهومی دنیا گذرگاه و ایستگاه موقتی است، و نباید آن را مکانی همیشگی فرض کرد و بدان دل بست.

همچنین براساس دانش ما از حوزه مقصد برای هر سفری وسایل و تجهیزات و زاد و توشه و راهنمایی است که بر همین مبنا نیازهای و ملزومات حوزه مبدأ را برای مسافران آخرت نمودسازی می‌کند. از آنجا که براساس یک استعاره مفهومی، اعمال انسان زاد و توشه آخرت‌اند، لذا باید در سفر زندگی نیز توشه‌ای مناسب (اعمال نیک) فراهم کرد و از مسافرت با همسفران بد پرهیز نمود. در این سفر انسان گزینه‌های زیادی برای انتخاب مسیر خویش دارد و می‌تواند با انتخاب مسیر و راهنمای خویش، در گروه نیک و یا بد جای گیرد.

نیکوکاران مسیر، راهنما و همسفران نیکی را انتخاب کرده و به مقصد نهایی خویش می‌رسند اما اوضاع درباره بدکاران برعکس است، چراکه آنها مسیر نادرست، همنشین بد و راهنمای کینه‌توزی (شیطان) را برای پیمودن سفر خویش انتخاب کرده‌اند:

اعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ، وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ، وَالتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ، وَالْمُدْبِرُ يُدْعِي،
وَالْمُسِيءُ يُرْجَى، قَبْلَ أَنْ يَخْمَدَ الْعَمَلُ، وَيَنْقَطِعَ الْمَهْلُ، وَيُنْقَضِيَ الْأَجَلُ، وَيَسَدَّ بَابُ
التَّوْبَةِ، وَتَصْعَدَ الْمَلَائِكَةُ. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۷)

عمل کنید اینک که زنده‌اید و پرونده‌ها گشوده و راه توبه باز است و رویگردانان از خدا را فرا می‌خوانند و بدکرداران را امید می‌دهند. (عمل کنید) پیش از آنکه شعله عمل به خاموشی گراید و مهلت پایان پذیرد و مدت عمر به سرآید و در توبه را ببندند و فرشتگان به آسمان روند.

فَلْيَنْتَفِعْ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ
سَلَكَ جَدًّا وَاضِحًا، يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَالضَّلَالَ فِي الْمَعَاوِي، وَلَا
يُعِينُ عَلَي نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بَتَعَسُفٍ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ.
(نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳)

هر کس باید از کار خویش بهره گیرد و انسان بینا کسی است که به درستی شنید و اندیشه کرد، پس به درستی نگریست و آگاه شد و از عبرت‌ها پند گرفت، سپس راه روشنی را پیمود و از افتادن در پرتگاه‌ها و گم شدن در کوره‌راه‌ها، دوری کرد و کوشید تا عدالت را پاس دارد و برای گمراهان جای اعتراض باقی نگذارد، که در حق سخت‌گیری کند، یا در سخن حق تحریف روا دارد، یا در گفتن سخن راست بترسد.

در این گفتار حکیمانه خود اشاره به این نکته می‌کند که خدا اسباب هدایت را آماده کرده است اگر از آن بهره نگیرید کوتاهی از شما است. «حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید، و وسایل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید، و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید».
(نهج البلاغه، حکمت ۱۵۷)

ریشه‌های این گفتار حکیمانه در قرآن مجید است. در آیه ۱۰۴ سوره انعام می‌خوانیم:

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا.

دلایل بصیرت‌آفرین از طرف پروردگارتان برای شما آمده، کسی که (به‌وسیله آن) بصیرت و آگاهی یافت، به سود خود او است و کسی که از دیدن آن چشم پوشید به زیان خودش است.

در آیه ۲۰۴ سوره اعراف می‌خوانیم:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛

هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرادهید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت (خدا) شوید.

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً، فَبَاطِلٌ فِي صُدُورِهِمْ، وَ



دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ. فَتَنَظَّرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ، وَ زَيْنَ لَهُمُ
الْخَطْلَ. فِعْلٌ مَنْ قَدْ شَرَكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَي لِسَانِهِ.
(نهج البلاغه، خطبه ۷)

منحرفان، شیطان را معیار کار و محل اعتماد خود گرفتند و شیطان نیز آنها را
شریک خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم شقاوت نهاده و جوجه‌های خود را در
درونشان پرورش داد و در سینه ایشان به حرکت درآمد و در کنارشان به تدریج
رفتار کرد. با چشم‌های آنان می‌نگریست و با زبان‌های آنان سخن می‌گفت.
مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا؛ (نهج البلاغه، نامه ۳۱) کسی که میانه‌روی را ترک کند، از
راه حق منحرف خواهد شد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفْلَهُمْ وَ هُوَ عَدَا مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ وَ مُتَحَلِّ عَنَّهُمْ فَحَسْبُهُمْ
يُخْرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى وَ اِزْتَكَا سِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى وَ صَدَّاهُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ جَمَّاحِهِمْ
فِي التِّيهِ؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱)

امروز خواست شیطان جدا کردن و پراکندن ایشان بود و چنان کرده است.
فرداست که از ایشان بی‌زاری جوید و از آنان کناری گیرد. بس است ایشان را
بیرون شدن از طریق هدایت و افتادن در ورطه ضلالت و کوری و اعراض از حق
و سرکشی در وادی گمراهی.

انگیزش معنایی عبارات استعاری بسیاری از نمونه‌های فوق نیز استعاره مفهومی زندگی
به‌مثابه سفر، است. در این نمونه‌ها افزون بر بسیاری از استعاره‌هایی که در نمونه قبلی بدان‌ها
اشاره شد، بین هستی‌های دیگری از حوزه مبدأ و حوزه مقصد تناظر برقرار شده است:

زندگی درست پیمودن راه راست است. زندگی بد خروج از راه راست است.
نیکوکاران راه راست را می‌پیمایند. بدکاران از راه راست منحرف شده‌اند.

در اینجا مشاهده می‌شود که در عبارت‌های بالا نیز برای استدلال و استنتاج، از استعاره‌های
مفهومی استفاده شده است، به‌طور مثال، تجربه و دانش ما از حوزه سفر به ما می‌گوید؛
از آنجایی که برای رسیدن به مقصد نهایی تنها راه مستقیم و راه مورد تایید اهل بیت وجود دارد،
پس پیمودن سایر راه‌ها، به مقصد نهایی ختم نخواهد شد و ما را به بیراهه خواهد برد. در نتیجه
براساس استعاره‌های زندگی درست پیمودن راه راست است و زندگی بد انحراف و خروج از راه



راست است. باید پیش از به پایان رسیدن وقت انتخاب مسیر درست را انتخاب نمود، چراکه مسافر تنها با پیمودن راه راست به مقصد می‌رسد. دانش و تجربه ما از حوزه مبدأ به حوزه مقصد نگاشته می‌شود و ما را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که تنها زندگی درست و مورد تایید خدا و اهل بیت است که به دستیابی انسان به سعادت اخروی ختم می‌شود.

سفر در حوزه مقصد دارای مراحل و ایستگاه‌های مختلفی است. بر همین اساس در حوزه مبدأ نیز باید مراحل باشد تا براساس آن مراحل مختلف سفر از دنیا به آخرت نمودسازی شود. یکی از این مراحل زندگی دنیوی است که با مرگ پایان می‌پذیرد. در ایستگاه مرگ دیگر راه بازگشتی به سوی دنیا وجود ندارد و باید به سوی مراحل و ایستگاه‌های جلوتر قدم برداشت. آخرین مرحله و ایستگاه همان قیامت و زندگی اخروی است و انسان پس از مرگ منتظر ورود به مراحل بعدی سفر و در نهایت قیامت می‌ماند.

بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنَّ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ
ذَكَرَكُمْ. (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۳)

رای مرگی آماده باشید، که اگر از آن فرار کنید شما را می‌یابد، و اگر بر جای خود بمانید شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کنید، شما را از یاد نبرد.
الْمَوْتُ تُحْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ وَتُبْرَزُ الْجَحِيمُ
لِلْعَاوِينَ وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقِلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ
الْقُصْوَى. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)

با مرگ، زندگی دنیا به پایان می‌رسد و به وسیله دنیا آخرت به دست آید و به سبب قیامت، بهشت برای نیکوکاران نزدیک آورده شود و جهنم برای عصیان‌گران افروخته گردد جایی نیست که مردم را از قیامت باز دارد. مردم در میدان قیامت می‌تازند تا به نهایتش رسند. از قرارگاه گور بیرون آیند و به آنجا که پایان مقصدشان است.

إِنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لِدَاتِكُمْ وَ مَكْدِرٌ شَهَوَاتِكُمْ وَ مَبَاعِدٌ طِبَائِكُمْ إِثْرٌ غَيْرٌ مَحْبُوبٍ وَ قِرْنٌ
غَيْرٌ مَغْلُوبٍ وَ وَاتِرٌ غَيْرٌ مَطْلُوبٍ قَدْ أَعْلَقْتُمْ حَبَائِلَهُ وَ تَكْنَفْتُمْ غَوَائِلَهُ وَ أَفْصَدْتُمْكُمْ
مَعَابِلَهُ. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰)

مرگ لذت‌ها و خوشی‌های شما را از میان می‌برد و آرزوهای شما را تیره و تار می‌سازد و میان شما و هدف هایتان فاصله می‌اندازد، دیدار کننده‌ای است که



هیچ کس او را دوست ندارد و مبارزی است که هرگز شکست نمی خورد و جنایتکاری است که هرگز بازخواست نمی شود

قَدْ شَخَّصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ وَ صَارُوا إِلَى مَصَائِرِ الْعَايَاتِ، لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)

گویا می نگریم، همه از قبرها خارج شده به سوی منزلگاه‌های آخرین در حرکتند، هر خانه‌ای در بهشت به شخصی تعلق دارد، که نه دیگری را می پذیرند و نه از آنجا به جای دیگر انتقال می یابند

در گفتمان مذهبی مفاهیم متافیزیکی از طریق استعاره مفهومی انتزاعی تر و قابل درک می شوند. تجربه زندگی پس از مرگ، نیز یکی از همین مفاهیم است که به دلیل غیرقابل تجربه بودن درک آن برای ما انسان‌ها تقریباً ممکن نیست. بر همین مبنا نیز درک استعاری مفاهیم ایستگاه مرگ و بعد از آن ضروری به نظر می رسد. مفاهیمی چون مرگ، قیامت، معاد و جهنم و بهشت... تنها از طریق استعاره شناختی قابل درک بوده و مفهوم سازی می شوند: (مرگ یکی از ایستگاه‌های سفر است، مرگ پایان زندگی در دنیا است، آخرت (بهشت و جهنم) مقصد نهایی است، قیامت آخرین ایستگاه است).

نتیجه

استعاره بر مبنای آراء قدماء، امری زینتی و مخصوص زبان ادبی به شمار می رفت. با ظهور مکتب زبان شناختی، نگاه به مقوله استعاره، جهت دیگری پیدا کرد. براساس این مکتب، استعاره ابزاری است برای مفهوم سازی یک حوزه انتزاعی براساس حوزه‌های ملموس. پس از بررسی استعاره مفهومی در نهج البلاغه و بررسی استعاره‌های مربوط به دنیا و آخرت در قالب این نوع استعاره شناختی چنین می توان نتیجه گرفت:

استعاره در سراسر گفتمان حوزه دنیا و آخرت در نهج البلاغه حاضر است و این نوع استعاره بیشتر برای شفاف سازی و ارائه مفاهیم انتزاعی و مجرد به کار گرفته شده است، به طوری که این مفاهیم به واسطه حوزه‌هایی شناخته شده مفهوم سازی می شوند. با بررسی و واکاوی استعاره‌های مفهومی مربوط به دنیا و آخرت می توان بدین نتیجه رسید که مفاهیم عقلی مانند، زندگی دنیوی، آخرت، مرگ، اعمال نیک، انسان و کار بد از طریق نگاشت آنها با حوزه‌های ملموس چون، گذرگاه، مقصد نهایی،



کوچ، توشه، مسافر، موانع سفر مفهوم‌سازی شده‌اند. از سوی دیگر خود این نوع استعاره‌های مفهومی، خود مبنای شکل‌گیری استعاره‌های زیادی هستند که در نهج‌البلاغه نمود پیدا می‌کند. استعاره «زندگی سفر است»، در نگاشت‌هایی مانند دنیا ایستگاهی در مسیر سفر است، اعمال زاد و توشه‌اند، انسان مسافر است. مرگ رفتن (کوچ کردن) از این دنیا است. مشکلات زندگی، دشواری‌های سفر است. انتخاب میان حق و باطل، انتخاب میان دو راه است. زندگی درست، قدم نهادن در راه درست است. انتخاب روش زندگی، انتخاب راه است. بندگان مسافرانند، نمود می‌یابد.

منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها

- نهج‌البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، ۱۳۸۳، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چ بیست و چهارم.
- بورشه، ت. و دیگران، ۱۳۷۷، زبان‌شناسی و ادبیات، تاریخچه چند اصطلاح، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.
- لیکاف، جورج، ۱۳۹۰، نظریه معاصر استعاره، استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، ترجمه گروه مترجمان به کوشش فرهاد ساسانی، تهران، سوره مهر.

- Evans, V, & Green, M, 2006, *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh: EUP.
- Evans, V, 2007, *A Glossary of Cognitive Linguistics*, Edinburgh, EUP.
- Lakoff, G. and M. Turner, 1989, *More than Cool Reason: A Field Guide poetic metaphor*, ????, ????
- Shapiro, L, 2011, *Embodied Cognition*, London & New York: Routledge.
- Taylor, J. R, 1995, *Linguistic Categorization: Prototypes in Linguistic Theory (2nded)*, Oxford, Clarendon Press.
- Tendahl, M, 2009, *A Hybrid Theory of Metaphor: Relevance Theory and Cognitive Linguistics*, New York, Palgrave Macmillan.

ب) مقاله‌ها

- خاقانی، محمد، و مرضیه قربان‌خانی، «استعاره از منظر بلاغت عربی و زبانشناسی شناختی»، *الجمیعة العلمیة الایرانیة للغة العربیة و آدابها*، ش ۳۵، ص ۱۲۲ - ۱۰۱، تهران، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی.



- راسخ مهند، محمد، ۱۳۸۶، «اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی»، بخارا، ش ۶۳، ص ۱۹۱ - ۱۷۲، تهران، بی‌نا.

- هوشنگی، حسین، و محمود سیفی‌پرگو، ۱۳۸۸، «استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی»، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، ش ۳، ص ۳۴ - ۹، قم، دانشکده علوم و معارف قرآن کریم.

ج) پایان‌نامه‌ها

- افراسی، آزیتا، ۱۳۸۲، «نگاهی به تاریخچه مطالعات استعاره»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.

- امینی، رضا، ۱۳۸۳، «مقایسه رویکرد لیکاف - جانسون و هالیدی به استعاره»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- پورابراهیم، شیرین، ۱۳۸۸، «بررسی زبان‌شناختی استعاره در قرآن، رویکرد نظریه معاصر استعاره»، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

- یارمحمدی، لطف‌الله، ۱۳۸۳، «تناسب کاربرد روش‌های کمی و کیفی در تحلیل گفتمان‌ها»، مجموعه مقاله‌های پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران، آرویج.

- _____، ۱۳۷۲، «نظری نو به تعبیرات استعاری و مسائل مربوط به ترجمه آنها»، شانزده مقاله در زبان‌شناسی کاربردی و ترجمه، شیراز، نشر نوید.



